



معرفی و تصحیح چند بیت از رودکی

مسعود قاسمی (پژوهشگر گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

طی سال‌های اخیر، در ایران و تاجیکستان، چاپ‌های متعددی از اشعار رودکی، بیشتر بر پایه چاپ سعید نفیسی، در اثر او به نام محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، منتشر شده که نمودار علاقه به سروده‌های نغز اوست. متأسفانه هیچ‌یک از این چاپ‌ها خالی از خطا و نقص نیست.

در عصر ما، شادروان سعید نفیسی، براگینسکی شرق‌شناس روس، و میرزایف، محقق تاجیک، در معرفی رودکی و اشعار او پیشاهنگ بوده‌اند. نفیسی، با جمع‌آوری اشعار و تألیف محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی به پشتوانه بیش از صد منبع، خدمت بزرگی در عرصه زبان و ادب فارسی انجام داد. اما در این اثر، خطاهایی راه یافته که محققان مبلغی از آنها را متذکر شده‌اند. مع‌الوصف، برخی از آنها در چاپ‌های اشعار این شاعر تکرار شده است.

انواع این خطاها به شرح زیر است:

- نسبت دادن اشعاری از شاعران دیگر به رودکی؛
- جابه‌جایی ابیات در قطعه شعر و اختلال در رابطه معنایی آنها بر اثر آن یا بر اثر افتادن بیت یا ابیاتی در فواصل بیت‌های منقول؛
- افتادگی یا تحریف و تصحیفی که وزن یا قافیه‌بندی را مخدوش و یا شعر را بی‌معنی ساخته است.

— اختیار یا پیشنهاد معنای نادرست برای واژه یا واژه‌هایی با ضبط درست در شعر. ضمناً، در مواردی، برای معنایی که درست اختیار شده توضیحات و شواهدی تازه ذکر شده است. ذیلاً شواهدی از این انواع که در نوشته‌های محققان ذکر آنها نیامده نقل می‌شود.

● در قطعه شش بیتی زیر که نفیسی (ص ۵۰۴) آنها را نقل کرده، ابیات سوای دو بیت اول رابطه معنایی ندارند:

کاروان شهید رفت از پیش	وان ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم	وز شمار خرد هزاران بیش
توشه جان خویش از او برابری	پیش کایدت مرگ پای‌آگیش
آنچه با رنج یافتیش و به دل	تو به آسانی از گزافه مدیش
خویش بیگانه گردد از پی سود	خواهی آن روز مزد کمتر دیش
گرگ را کی رسد صلابت شیر	باز را کی رسد نهیب شخیش*

* شخیش، مرغکی خوش‌آواز

● نفیسی (ص ۴۹۷) قصیده‌ای شانزده بیتی به مطلع

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند جان‌گرامی به جانش اندر پیوند

را که در نزهت‌نامه علائی (۴۶۶ ق) اثر شهردان بن ابی‌الخیر (ص ۲۶-۲۷) به نام ابوالمعالی نحاس اصفهانی (وفات: ۵۱۲)، شاعر عهد سلجوقی آمده، از رودکی دانسته است.

همو دو بیت عربی

تَصَوَّرِ الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْحَجَجِي	لَا بِأَلْتِي أَنْتَ بِهَا تَنْظُرُ
الدَّهْرُ بَحْرٌ فَاتَّخِذْ زَوْقاً	مِنْ عَمَلِ الْخَيْرِ بِهِ تَعْبُرُ

را که ترجمه شعری است از رودکی به قلم ابوالحسن مؤملی، شاعر قرن پنجم، و ثعالبی

آن را در بیت‌الدهر (جزء چهارم، ص ۱۴۹) نقل کرده، به سبک رودکی به صورت

این جهان را نگر به چشم خرد	نی بدان چشم کاندرو نگری
همچو دریاست وز نکوکاری	کشتی ساز تا بدان گذری

(نفیسی، ص ۴۲۴)

به فارسی برگردانده و در اشعار رودکی وارد کرده و آن در چاپ‌های متعدد اشعار رودکی

به عنوان سروده‌ او نقل شده است.

● در نسخه خطی تفسیر کهن جزء آخر قرآن کریم احتمالاً از نیمه دوم قرن ششم هجری، محفوظ در انستیتوی شرق‌شناسی و آثار خطی جمهوری تاجیکستان به شماره ۱۳۹۴، ضمن تفسیر آیه اَلَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (عَلَق: ۴) آمده است:

به قلم کتاب رحمان نیستند و شرایع بیان کنند؛ و [به] شمشیر گردن بیگانگان زنند و خون به ناحق ریزند؛ و به قلم نقاشان نقش کنند؛ و خلفا و سلاطین اجرا* و مشاخره** و عطا و صلح به قلم تفرقه کنند؛ کَمَا قَالَ الرَّوْدُكِيُّ بِه نزد امیر خراسان در آمد به روز نورو، فِی يَدِهِ قَلَمٌ و سَيْفٌ و قَالَ:

سخن آوردم و شمشیر قلم نوروئی تا به دست بود مایه هر پیروزی
به سخن بی بزمان باش و شمشیر بریز خون اعدا به توقیع قلم ده روزی
فَأَمْرُهُ بِالْفِ دینار، (ص ۱۶۳)
* اجرا، مستمری، مواجب ** مشاخره، اجرت

بعضی از محققان تاجیک این دو بیت را معرفی و چنین تصحیح کرده‌اند:

سخن آوردم و شمشیر [و] قلم نوروئی تا به دستت بودا مایه هر پیروزی
به سخن می به زبان باش و [به] شمشیر بریز خون اعدا و به توقیع قلم ده روزی
(← شهاب‌الدین اف، ص ۶۷؛ رودکی صفحه چهل و یک و ص ۱۶۵)
در مصرع دوم بیت اول، به نظر می‌رسد تا به دست تو بود ضبط درست باشد. صورت صحیح مصراع اول بیت دوم ظاهراً به سخن بی بزمان باش یعنی «شاد و خرم باش» است. بزمان به معنی «اندوهگین و دل‌تنگ» در زبان تاجیکی رایج است. در متون کهن نیز بزمان و پزمانی به معنی «دل‌تنگ و افسرده؛ دل‌تنگی و افسردگی» و بی‌پزمانی به معنی «بی‌دردی و شادی» آمده است (← قاسمی، ص ۲۱۵-۲۱۶). لذا، صورت درست و بازسازی شده چنین پیشنهاد می‌شود:

سخن آوردم و شمشیر [و] قلم نوروئی تا به دست [تو] بود مایه هر پیروزی
به سخن بی بزمان باش و [به] شمشیر بریز خون اعدا [و] به توقیع قلم ده روزی
در نوروژنامه منسوب به خیّام (ص ۱۸)، این رسم چنین وصف شده است:

آیین ملوک عجم از گاه کیخسرو تا به روزگار یزدجرد شهریار، که آخر ملوک عجم بود، چنان بوده است که روز نورو نخست کس از مردمان بیگانه* موبد موبدان پیش ملک آمدی با جام زرین پُر می و انگشتری و درمی و دیناری خسروانی و یک دسته خوید سبز رُسته و شمشیری

و تیر و کمان و دوات و قلم و اسپ و بازی و غلامی خوب روی.

* مردمان بیگانه، کسانی جز نزدیکان و خویشاوندان

● آقای علیم اشرف خان، دانشیار دانشگاه دهلی، نسخه خطی جنگی محفوظ در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد به شماره A. N. M. 74 را شناسایی و معرفی کرده است که، در آن، هزار و نهصد و پنجاه و دو بیت از اشعار شاعران پارسی گو به خط نستعلیق نقل شده است. نسخه در سال ۱۱۸۸ هجری کتابت شده و، به گفته علیم اشرف خان، صائب تبریزی آنها را انتخاب کرده است (علیم اشرف خان، ص ۲۷۶). در این جنگ، پنجاه بیت از رودکی وجود دارد که بیشتر آنها، بعضاً با تفاوت‌هایی، در مجموعه اشعار چاپ شده او نیز آمده است. شماری از اشعار هم منسوب به قطران تبریزی است. اشعار نوشناخته ده بیت است به صورت‌های زیر:

به چشم دلت دید باید جهان که چشم سر تو نبیند نهان

(همان، ص ۲۷۸)

..... را بر نهاد گمار بدین آشکارت ببین آشکار

(همان جا)

(به نوشته علیم اشرف خان، پاره‌ای از مصراع اول در نسخه آبدیده و ناخواناست.)

ای جان من از آرزوی روی تو بریان بنمای یکی روی و ببخشای برین جان
دشوار نمای رخ و دشوار دهر بوس آسان بریابی دل و آسان برین جان

(همان، ص ۲۷۹)

بیت دوم این رباعی موزون نیست و صورت درست آن باید چنین بوده باشد:

دشوار نمایی رخ و دشوار دهی بوس آسان بریابی دل و آسان بیری جان

(همان جا)

جان در بیت اول به معنی «تن، جسم» و در بیت دوم به معنی «روح و روان» است.

نزدیک من آسانی تو باشد دشوار نزدیک تو دشواری من باشد آسان

(همان جا)

ز بهر آید کاین دست او همیشه به کار ز بهر ماندگان چشم او همیشه به راه

نیاز بگذرد آنجا که شاه کرد گذر ملال ننگرد آنجا که شاه کرد نگاه
(همان جا)

صورت درست بیت اوّل باید

ز بهر آمدگان دستِ او همیشه به کار ز بهر نامدگان چشم او همیشه به راه
یعنی «دست شاه برای کسانی که به طلب بخشش می‌آیند همواره به کار است و او چشم به راه نیامدگان است».

نیاز بگذرد در بیت دوم، به احتمال قوی، باید نیاز نگذرد باشد.

دی دل آشوب و دل آرایسی و دل آزار پس عهد بسته بوده با من ما برده به سر
با فراق تو جز نبود عیان بود تنم چون فراق تو عیان گشت تنم گشت حیز
من بیارایم هر روز رُخان را به سرشک تو بیارایسی هر روز رُخان را به گهر

(همان، ص ۲۸۲)

این سه بیت از شمار ابیات تغزلی قصیده‌ای سی و یک بیتی است در دیوان حکیم قطران تبریزی، بدین صورت:

ای دلارام و دل آشوب و دل‌ویز پسر عهد کرده به وفا با من و نابرده به سر...
تا فراق تو خبر بود عیان بود تنم تا فراق تو عیان گشت تنم گشت خبر...
من بیارایم هر روز رُخان را به سرشک تو بیارایسی هر روز میان را به کمر

(قطران تبریزی، ص ۱۰۷)

● در اثر عرفانی و اخلاقی ارشاد اثر قلائیسی نسفی، که در نیمه اوّل قرن ششم هجری تألیف شده، از شاعرانی همچون رودکی و ابوشکور بلخی و فرّخی همچنین از چند شاعر ناشناس همچون دهقان جوزین، قانع نخشبی، و منصور آبدالان، و نیز از شاعرانی که نام آنان ذکر نشده، اشعاری نقل شده است. در این اشعار، سه بیت از رودکی، نه بیت از مثنوی آفرین‌نامه ابوشکور بلخی، و دو بیت از فرّخی سیستانی آمده که ناشناخته بوده است. سه بیت رودکی چنین است:

تازئی و پارسی همه نزدیک ما یکی است نزدیکی او گرامی پرهیزگارتتر

(قلائیسی نسفی، ص ۱۵، حاشیه)

مصحح در متن و در فهرست اشعار، ضبط گرامی (با نشانه اضافه) را اختیار کرده که درست نیست و درست گرامی بدون نشانه اضافه است. و مصراع به معنی «نزد خداوند، پرهیزگارتتر

گرامی است»، که ترجمه مضمون آیه **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ** (حُجُرَات ۴۹: ۱۳) است. مصراع اول نیز مصداق و شرح آن است.

سنگ و گوهر یکی است چون نخوری* چه گنی خان و مان خود پُر سنگ
به دو تنگی بسنده کار مباش تنگی گور و زنگانی تنگ

(همان، ص ۹۹)

* یادآور سخن سعدی: برای نهادن چه سنگ و چه زر.

● در تذکرة الشعرا (دولتشاه سمرقندی، ص ۵۹)، چندین بیت از رودکی نقل شده که یک دوبیتی آن در مجموعه‌های اشعار او دیده نمی‌شود و آن چنین است:

دردا و حسرتا که مرا دور روزگار بسی آلت و سلاح بزد راه کاروان
چون دولتی نمود مرا محنتی فزود بی گردن ای شگفت نبودست گردران

گردران در مصراع آخر به معنی «جای پرگوشت ران گاو و گوسفند است که، نسبت به گردن، گوشت بیشتری دارد». مضمون بیت آن است که «دولت با محنت قرین است همچنان که قصاب گردران را با گردن به مشتری می‌دهد. به تعبیر دیگر گوشت را با استخوان». این مثل را شاعرانی دیگر از جمله سوزنی سمرقندی، نظامی گنجوی، مولوی بلخی در شعرشان آورده‌اند. نظامی گوید:

همه ساله نباشد سینه بر دست به هر جا گردرانی گردنی هست

(لغت نامه دهخدا، ذیل گردران)

● در لغت فرس (اسدی طوسی ۱، ص ۱۴۱)، به شاهد لغت واتگر به معنی «پوستین دوز»، این بیت رودکی (با علامت سؤال پس از مصراع دوم) نقل شده است:

چو پوستِ روبه بینی به خوانِ واتگران بدان که تهمتِ او دنبه بسرکارست (؟)

بسرکار، در منابع گوناگون به هفت صورت بشدیار، درکار، پسندکار، بصدکار، تبه‌کار، بزهار و به‌پرگار حدس زده شده است (← اسدی طوسی ۲، ص ۴۹ و حاشیه؛ لغت نامه دهخدا، ذیل واتگر و حاشیه؛ نفیسی، ص ۴۹۴ و ۵۵۵) که هیچ‌یک از آنها صائب نیست. صورت درست به‌پروار است. و دنبه به‌پروار در بیت اشاره به «دُم فربه» روباه است که روباه را به‌ویژه به هوای آن شکار کنند. چنان‌که گفته‌اند:

وبال من آمد همه دانش من چو روباه را موی و طاوس را پر

در سلك السلوك ضياءالدین نخشبی، ادیب معروف قرن هشتم، آمده است: «وبال طاووس پرو بال او باشد و وبال روباه موی او و وبال عاشق چشم». (نخشبی، ص ۴۲)
شاهد گویاتر بیت

چو شیران به پرخاش خو کرده‌ام نه چون روبهان دنبه پرورده‌ام
از شرفنامه نظامی گنجوی است (ص ۴۴۰) که صحّت ضبط به پروار را تأیید می‌کند.

● در شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهشم احمد بن حسن جرجانی (نیشابوری، ص ۴۳) از قرن چهارم و پنجم هجری، چند بیتی از شعرای دوره اول نقل شده از جمله، در پاره‌ای از شرح این قصیده در سعد و نحس عالم و مبدأ و معاد، مصراع سرّ حکیمان به خراسان مراست از رودکی و دو بیت از شهید بلخی و ابوطیب مصعبی آمده که در هیچ‌یک از چاپ‌های رودکی نقل نشده است.

● در لغت فرس، به شاهد لغت مغز، به معنی «دورسپوزی»، این بیت از رودکی نقل شده است:

گفت خیز اکنون و ساز ره بسیج رفت بایدت ای پسر ممغز تو هیچ

(اسدی طوسی ۱، ص ۱۸۳؛ همو ۲، ص ۴۹)

عبّاس اقبال، در حاشیه لغت فرس (همو ۱، ص ۱۸۳) درباره مغز نوشته است: «ظاهراً به معنی به تأخیر انداختن چه سپوزکار در فرهنگ‌ها به معنی کسی که کار را به تأخیر اندازد آمده». در لغت‌نامه دهخدا نیز مدخل‌های مغز و مغزیدن، تنها با همین شاهد از رودکی و با توجه به معنای «دورسپوزی»، «به تأخیر انداختن، دفع‌الوقت و ماطله» معنی شده است.

فعل منفی ممغز در بیت، با مصدر مغزیدن، به معنی «درنگ کردن، معطل کردن»، باید از یکی از زبان‌های ایرانی شرقی به فارسی رسیده باشد؛ زیرا هم‌اکنون مغزیدن در زبان و خانی، از زبان‌های ایرانی شرقی معاصر در بدخشان تاجیکستان، به صورت mayziwak به همین معنی «درنگ کردن» (با بُن مضارع mayziw و بُن ماضی mayzawd) به کار می‌رود. پسوند ak- در mayziwak معادل پسوند مصدری «-ن» در زبان فارسی است. در زبان یغناپی نیز، پسوند مصدر همین ak- است که به بُن مضارع فعل می‌پیوندد.

● رودکی، در بیت هشتم از قصیده معروف سی و چهار بیتی خود در شکایت از پیری، می‌گوید:

جهان همیشه چنین است و گرد گردان است همیشه تا بود آیینش گرد گردان بود*
(اوحدی بلیانی، ج ۳، ص ۱۵۳۹)
دبیر سیاقی، در پیشاهنگان شعر پارسی (ص ۳۲)، تلفظ گردگردان را گردگردان آورده و در توضیح آن (ص ۳۵) نوشته است که گردگردان حدس استاد مینوی است. خالقی نیز در شاهنامه (ج ۱، ص ۲۵، بیت ۶۹) بیتی از فردوسی را ضبط کرده:

جهان فریبنده و گردگرد رو سود بنمود و خود مایه خورد
و در یادداشت‌های شاهنامه آورده است: «گردگرد... به معنی گردان گردان، گردگردان، گردنده یعنی ناستوار، بی ثبات، ناپایدار». (خالقی مطلق، ج ۹، ص ۳۷)

تلفظ صحیح گردگردان و گردگرد، در شعر رودکی و فردوسی، گردگرد و گردگردان، به معنی «گردگردنده، دورزننده، چرخان و دوار» است.

در زبان تاجیکی، به هرچه دور خود بچرخد گردگرد می‌گویند و این ترکیب و ساخت‌های دیگر آن هنوز در زبان تاجیکی رایج است. در فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی (ج ۱، ص ۳۳۵)، ذیل گردگرد، آمده است: «آنچه به شکل دایره حرکت می‌کند، گردگردان، گردگردنده، دایره‌وار». در فرهنگ عربی-تاجیکی (سلیمانی، ج ۱، ص ۵۳۲)، در تعریف دوار، نوشته شده: «گردگردی، دورزنی، چرخ‌زنی».

در لغت‌نامه دهخدا نیز، گردگردیدن، گردگرد، گردگردان، و گردگردی، با شواهدی از ابوشکور، فردوسی، عنصری، اسدی، ناصر خسرو، و عطار آمده است. شاهد عطار در این مورد بسیار گویاست:

چون که گردی گرد سرگشته شوی خانه را گردنده بینی وان تویی

● رودکی در همین قصیده، در بیت آخر نالیده است که:

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم عصا بیار که وقت عصا و انبان بود
شعار و انوری درباره این مصراع نوشته‌اند: «اشاره به زمان پیری است که به عصا و انبان نیاز هست و انبان گویا نشانه نهایت فقر باشد» (ص ۱۱۶). دانش‌پژوه در معنی آن آورده است: «عصا به دست

* این بیت در محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی (نفوسی، ص ۴۹۸) چنین ضبط شده است:
جهان همیشه چو چشمیست گرد و گردانست همیشه تا بود آیین گرد، گردان بود

من دهید که وقت عصا و انبان گدایی فرارسیده است» (ص ۱۱۶). امامی توضیح داده است: «عصا و انبان: نمود بینوایی و بی‌توانی»، (ص ۱۲۱)

اما عصا و انبان از لوازم سفر و وقت عصا و انبان کنایه از «نوبت سفر» است. و مراد رودکی از آن «سفر به جهان دیگر» است. مسعود سعد سلمان (ص ۴۹۳) ترکیب عصا و انبان را به معنی کنائی «کوچیدن از جایی به جایی»، در کنار سفر، آورده است:

من اهل مزاح و ضحکه و زیچم مرد سفر و عصا و انبانم

● در اسرارالتوحید (میهنی، ص ۲۸۱-۲۸۲) قطعه شعری شش بیتی، بدون ذکر نام شاعر،

به مطلع

هر باد که از سوی بخارا به من آید زو بوی گل و مشک و نسیم سمن آید

آمده است که نفیسی (ص ۵۰۰) آن را از روکی دانسته و در چاپ خود آورده و در چاپ‌های متعدد دیگر از اشعار رودکی نیز وارد شده است. در چاپ براگینسکی (ص ۳۳۴) و بعضی از چاپ‌هایی که در تاجیکستان شده، بیتی در این قطعه شعر آمده که در اسرارالتوحید و چاپ نفیسی و چاپ‌های دیگر تهران دیده نمی‌شود و آن بیت این است:

ای ترکِ کمر بسته چنانم ز فراق گویند قبا ی تو مرا پیرهن آید

که به نظر می‌رسد گویند در مصراع دوم، محرف که بند (با که ی ربط یا موصولی) و صورت صحیح بیت

ای ترکِ کمر بسته چنانم ز فراق که بند قبا ی تو مرا پیرهن آید

باشد؛ چون ربط دو مصراع نقش نما می‌خواهد و انگهی از قبا پیرهن گشاد دوخته می‌شود که اندازه «تن نزار از فراق» نیست.

● در لغت فرس (اسدی طوسی ۱، ص ۴۹۴؛ همو ۲، ص ۱۲۶)، به شاهد لغت زله، به معنی

«پرنده‌ای که به گرمای صعب بانگ بردارد - بانگی تیز و او چند ناخنی باشد و چزد نیز خوانندش» بیت

بانگِ زله کرد خواهد کز گوش وایچ ناساید به گرما از خروش

از رودکی شاهد آورده است.

زله، با تلفظ زله، خاص گویش‌های مناطق شمالی تاجیکی است که مرز و بوم رودکی

بوده است. زله، که در بعضی از آن گویش‌ها جیلّه نیز تلفظ می‌شود و به ترکی آن را جیزلاق

گویند، حشره‌ای است شبیه زنبور و از آن کوچک‌تر، و به رنگ خاکستری که فقط در هوای گرم در کشتزارها پیدا می‌شود و جیز جیز می‌کند و ظاهراً همان است که در فارسی به آن جیرجیرک گویند.

زله در آثار ادبی معاصر تاجیکی نیز به کار رفته است. در مجموعه داستان زنگ اول، اثر ساریان، نویسنده معروف معاصر تاجیک، آمده است:

در شاخه‌های آن زله‌ها چیزون چیزون، از تفسای (= از گرمای) روز شکایت می‌کنند
و این ایام را مردمان این وادی آفتاب جزلمه (= آفتاب سوزان) می‌گویند. (ص ۷۷)

همچنین در داستان «وصیت»، اثر ستار ترسون از اهالی مناطق شمالی تاجیکستان، آمده است:

و اکنون خوشه‌های پر بار گندم دیگر خیشراس نمی‌زدند. فریاد زله‌های از گرمی به تنگ آمده
قطع گردیده بود. (تورسون، ص ۲۰۹)

● در تذکره عرفات العاشقین (اوحدی بلیانی، ج ۳، ص ۱۵۴۵) رباعی

چرخ کچه‌باز تا نهران ساخت کچه با نیک و بد دایره درباخت کچه
هنگامه شب گذشت و شد قصه تمام طالع به کفم یکی نینداخت کچه

از رودکی نقل شده است. این رباعی در نفیسی (ص ۵۱۷) و چاپ‌های دیگر اشعار رودکی و لغت‌نامه دهخدا (ذیل کچه) به همین صورت آمده است.

کچه، با تلفظ کچه و کچه، در برهان قاطع (ذیل کچه)؛ فرهنگ آندراج (ذیل کچه)؛ و لغت‌نامه دهخدا (ذیل کچه و کچه) نیز آمده و چنین تعریف شده است: «انگشتر بی‌نگین‌خانه را گویند یعنی حلقه‌ای باشد از طلا و نقره... و بدان شب‌ها بازی کنند و کچه‌بازی همان است» (برهان قاطع)؛ «انگشتری بی‌نگین‌خانه را گویند چنان‌که بازی انگشتری که زنان و دخترکان کنند کچه‌بازی گویند» (فرهنگ آندراج). در لغت‌نامه دهخدا کچه‌باز، کچه‌باز، کچه‌بازی، و کچه‌بازی، به نقل از فرهنگ آندراج، نیز وارد شده است. شرح کچه‌بازی در فرهنگ آندراج چنین آمده است:

جمعی حریفان دو جانب نشینند. حریف از یک جانب، پنهان از حریفان مقابل، کچه در دست پنهان کند و همه رفیقانش، مشمت‌بسته، پیش یکی از حریفان مقابل آیند. اگر کسی را پوچ گویند و کچه در مشتش باشد، او برده باشد و الا حریفان طرف ثانی. و چون کچه از مشمت کسی برآید، گویند کچه گُل کرد و کچه رو کرد.

کجه بازی، با تلفظ کجه بازی و کچه بازی، از انواع بازی های رایج در سمرقند و بخارا بوده است (← تورسونوف، ص ۱۲۹). صدرالدین عینی (۱۸۷۸-۱۹۵۴)، ادیب معروف و پایه گذار ادبیات نوین تاجیکی، در لغت نیم تفصیلی تاجیکی، کچه و کچه بازی را این گونه توصیف کرده است:

کچه: ۱. انگشتری بی نگین و بی نگین خانه؛ ۲. سنگچه، شبه یا چیزی دیگر که وی را در دست پنهان کرده، بازی کنند. کچه بازی: بازی ای است که سنگچه یا شبه را چند کس، دو طرف شده، با نوبت با دست های خود پنهان کنند و طرف مقابل باید در یک دست زدن یابد. مرّه [= دفعه، دور] را پنجاه یا صد قرار می دهند. هر کدام طرف که، در یافتن، خود را به مرّه رسانند، می برد و مکافات [= جایزه] شرط شده را می گیرد. (ص ۱۵۳)

بدین قرار، کجه بازی همان بازی ای است که در نزد ما انگشتر بازی و گُل یا پوچ خوانده می شود. کچه، با تلفظ کیچه، به معنی «انگشتر»، در برخی از گویش های افغانی نیز رایج است.

به جای قصه، در نسخه هایی از عرفات العاشقین (س، ب، د)، مرّه آمده است و مصححان، به پیروی از نفیسی (ص ۵۱۷)، ضبط قصه را در متن و مرّه را در حاشیه آورده اند. مرّه در زبان تاجیکی نیز، همچنان که عینی در تعریف کچه بازی آورده، به معنی «شمار و دور بازی» است.

● در تذکره عرفات العاشقین (اوحدی بلیانی، ج ۳، ص ۱۵۳۵)، قطعه شعری چهاربیتی به نام رودکی نقل شده که در چاپ نفیسی نیست ولی براکینسکی (ص ۴۴۵) و بعضی دیگر از گردآورندگان اشعار رودکی آن را آورده اند. ابیات دوم و سوم این قطعه شعر چنین است:

قسم بر آن دل آهن خورم که از سختی هزار طرح نهادست سنگ خارا را
که از تو هیچ مرّوت طمع نمی دارم که کس ندید ز سنگین دلان مدارا را

تشبیه دل بی رحم از نظر سختی به آهن اشکالی ندارد اما، در سنت شاعران به ویژه شاعران دوره اول، دل سخت بیشتر به سندان و خارا و سنگ تشبیه شده است.

دل را در گذشته «عضوی آویزان و به شکل صنوبر» (= درخت یا میوه ای مخروطی شکل) توصیف کرده اند:

اندر تشریح دل... شکل او صنوبری است و طرف بزرگ تر، که اصل اوست، سوی بالاست.
(جرجانی، ص ۵۲)

وارهان این جانِ ما را تو به زطلی می از آنک
خون چکید از بینی و چشمِ دلِ آونگِ ما
(مولوی، ج ۱، ص ۹۴)

دل‌های ایشان به غم و اندوه و حسرت و حیرت آونگ شد. (نسفی، ج ۱، ص ۲۸۲)

ظاهراً در شعر رودکی، آهن، در دل آهن، محرف آون به معنی «نگون، معلق، آویزان، آویخته» است. آون به این معنی، در لغت‌نامهٔ دهخدا، مخفف آونگ با دو شاهد از منوچهری و یوسف و ذیحای امانی (منسوب به فردوسی) آمده است. بیت، با این حدس، به صورتِ

قسم بر آن دلِ آون خورم که از سختی
هزار طرح نهادست سنگِ خارا را
درمی آید.

● در لغت فرس (اسدی طوسی ۱، ص ۱۶۸؛ همو ۳، ص ۱۰۹) و صحاح الفرس (نخجوانی، ص ۱۳۰)، بیت

همی برآیم با آنکه بر نیاید خلق و بر نیایم با روزگارِ خورده‌کریز
از رودکی، به شاهد واژهٔ کریز، نقل شده است.

کریز، در لغت‌نامهٔ دهخدا (با گونه‌های کریج، کریچ، کریزه)، به دو معنی «پر ریختن پرندگان، عمل پر ریختن مرغان شکاری و جز آن در فصلی از سال، تولک کردن» و «فریسه، چشته، مسته، چاشنی»؛ کریزخانه، کریزگاه، کریزگه به معنی «خانه‌ای که باز و دیگر مرغان شکاری در آنجا تولک کنند، آنجا که مرغ کریزی را دارند تا دورهٔ پر ریختن او سپری شود»؛ و کریزی به معنی «کریزکرده، تولک‌کرده، پریخته، در حال تولک» آمده است.

این بیت^۱ در لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل خورده‌کریز، به معنی «کریزخورده، چشته‌خورده، مسته‌خوار» و، ذیل کریز، به معنی «چشته، مسته، چاشنی» نقل شده و دربارهٔ خورده‌کریز در بیتِ رودکی، ذیل کریز، آمده است: «گمان می‌کنم کریز اینجا همان باشد که در بازِ کریزی گویند یعنی تولک‌کرده و، در این بیت، خورده‌کریز دشنام‌گونه‌ای باشد به روزگار یعنی پریخته و لکنته یا مجازاً کرده‌کار و آزموده و مجرب».

شعار و انوری (ص ۹۸) و دانش‌پژوه (ص ۱۰۹) همین قول را دربارهٔ روزگارِ خورده‌کریز

(۱) بیت در برخی از نسخ لغت فرس از ابوالعباس ذکر شده و در لغت‌نامهٔ دهخدا نیز (ذیل کریز و خورده‌کریز) به نام بوالعباس آمده است.

نقل کرده‌اند و خطیب رهبر (ص ۲۳) روزگار خورده‌کریز را «روزگار که جان شکار است» معنی کرده است.

صفت مرگب کریزخورده، که در بیت، به ضرورت وزن، به صورت خورده‌کریز به کار رفته، در بازنامه به صورت فعل مرگب کریز خوردن چندین بار به کار رفته است:

به روزگار مجدالدوله و دیالمه عمر بازان بسیار بود به واسطه آنکه ایشان را به ناز داشتندی. و مجدالدوله را بازی جرّه بود... بیست و چهار کریز بخورد... و شمس‌الدوله مجدالدوله را از همدان هدیه فرستاد دو دست باز، یکی... بیست و دو کریز بخورد و دیگری... شانزده کریز خورد. و امیر ابوالعباس فیروزان بازی داشت که آن را بوالعباس خواندندی، بیست و چهار کریز بخورد... و من داشتم که سیزده کریز بخورد. (نسوی، ص ۸۷)

و سلطان طغرل را چرغی بود که به دشت خوارزم تدر و بسیار گرفته بود و چرز و خرگوش گرفتی و سیزده کریز بخورد. (همان، ص ۱۵۷)

عبارات بازنامه روشن می‌سازد که پرریختن یا کریز خوردن باز، چون هر سال تکرار می‌شده، شمار آن نشانه سال‌های عمر او بوده است، چنان‌که با این توضیح صفت خورده‌کریز (مقلوب کریزخورده)، در بیت، به معنی «سالخورده» آمده است. شاعر می‌گوید: «من از عهده آنچه مردم از عهده‌اش بر نمی‌آیند بر می‌آیم اما از پس این روزگار سالخورده بر نمی‌آیم».

● دو بیت

گر شود بحر کف همّت تو موج‌زنان ور شود ابر سرِ رایت تو توفان‌بار
بر موالیت بپاشد همه دژ و گوهر بر اعدایت ببارد همه شخکاسه و خار

در فرهنگ جهانگیری (ص ۷۶۳) و مجمع‌الفرس (کاشانی، ص ۸۹۴)، به شاهد لغت شخکاسه به معنی «تگرگ»، به نام رودکی آمده و نفیسی (ص ۵۰۱) نیز آن را نقل کرده است.

خار در مصراع آخر با شخکاسه و باریدن آن بر سر دشمن آن‌هم از ابر مناسبت ندارد و به نظر می‌رسد محرّف قار به معنی «برف» باشد. قار، در این معنی، کلمه‌ای ترکی است که در شعر شاعران دیگر نیز به کار رفته و در لغت‌نامه دهخدا با سه شاهد از انوری، اماسی هروی، و عثمان مختاری وارد شده است.

● بیت

گیتی چو گاو نیک دهد شیر مر تو را خود باز بشکند به کمرانه خنور شیر

را، که اشاره به مثل «گاوِ نه من شیر» دارد، نفیسی (ص ۵۰۳) آورده و در چاپ‌های دیگر اشعار رودکی نیز آمده است. مأخذ آن ظاهراً نسخه‌ای از لغت فرس است به شاهد خنور به معنی «خمره و ظرف سفالین». (← اسدی طوسی ۳، ص ۱۰۰، حاشیۀ ۱۴)

در مصراع دوم این بیت، کرانه معنی درستی پیدا نمی‌کند و آن، به احتمال قوی محرّف گزافه، به معنی «بیهوده و عبث» است و صورت درست مصراع باید خود باز بشکند به گزافه خنور شیر باشد. رودکی قید از گزافه را در بیت

آنچه با رنج یافتیش و به دل تو به آسانی از گزافه مدیش

(← نفیسی، ص ۵۰۴)

نیز آورده است.

● در قصیده معروف مادر می یا نوییۀ رودکی — که مأخذ آن تاریخ سیستان (ص ۳۲۱) و در مدح ابوجعفر صفّاری، حاکم سیستان، است — چندین بیت مبهم وجود دارد از جمله بیت
ابر بهاری جز آب تیره نبارد او همه دیبا به تخت و زرّ به انبان

(← نفیسی، ص ۵۰۷)

بارش آب تیره آن هم از ابر بهاری موجّه نمی‌نماید. ظاهراً تیره در بیت مصحّف بیژه (گونه‌ای از بیژه) به معنی «خالص» است که در متن‌های کهن دیگر نیز به کار رفته است: پس می‌خورید از آنچه به غنیمت یافته‌اید شما حلال‌کرده‌ای پاک و بیژه (ترجمۀ تفسیری طبری، ص ۵۹۲)؛ خلوص: بیزه شدن (صادقی، ص ۵۵)؛ الإمتحاض: شیر بیژه خوردن (زوزنی، ۶۹۷)؛ رحيق: شراب و بیژه (ادیب نطنزی، ص ۲۵۲).

منابع

- ادیب نطنزی، دستور اللغه (کتاب الخلاص)، به تصحیح سید علی اردلان جوان، به نشر، تهران ۱۳۸۴.
اسدی طوسی (۱)، لغت فرس، تصحیح عبّاس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۱۹.
— (۲)، لغت فرس، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، طهوری، تهران ۱۳۵۶.
— (۳)، لغت فرس، به تصحیح فتح‌الله مجتبابی و علی اشرف صادقی، خوارزمی، تهران ۱۳۶۵.
امامی، نصرالله، استاد شاعران: رودکی، جامی، تهران ۱۳۸۳.
اوحدی حسینی بلیانی، تقی‌الدین محمد، عرفات العاشقین و عروصات العارفين، به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری

- و آمنه فخر احمد، میراث مکتوب با همکاری کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۸۹.
- برآگینسکی، ی.، رودکی (آثار منظوم)، اداره انتشارات دانش، مسکو ۱۹۶۴.
- بوهان قاطع، محمدحسین خلف تبریزی، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
- تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرا بهار، مؤسسه خاور، تهران ۱۳۱۴.
- ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمائی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۹-۱۳۴۴.
- ترسون، ستار، «وصیت»، حکایه‌ها، محرر: رحیم هاشم، نشریات عرفان، دوشنبه (تاجیکستان) ۱۹۸۱.
- ترسون اف، نعیم، «بازی‌های رایج در تاجیکستان و مناطق تاجیک‌نشین»، نامه پژوهشگاه، سال سوم، ش ۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۱۲۱-۱۳۲.
- ثعالبی نسابوری، ابی منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، یتیمه‌الذهر فی محاسن اهل العصر، به اهتمام محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مطبعة سعاده، قاهره ۱۹۵۶.
- جرجانی، سید اسماعیل، ذخیره خوارزمشاهی، به اهتمام سعید سیرجانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۵.
- خالقی مطلق، جلال، یادداشت‌های شاهنامه، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، تهران ۱۳۸۹.
- خطیب رهبر، خلیل، رودکی با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌های دشوار و برخی نکته‌های دستوری، بنگاه صفی‌علیشاه، تهران ۱۳۴۵.
- خیام نیشابوری، نوروزنامه، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ اساطیر، تهران ۱۳۸۵.
- دانش پژوه، منوچهر، دیوان رودکی: مجموعه اشعار به جای مانده از ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی، توس، تهران ۱۳۷۴.
- دبیرسیاقی، محمد، پیشاهنگان شعر پارسی، شرکت سنها می کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۵۶.
- دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، تصحیح فاطمه علاقه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
- رودکی، جعفر بن محمد، دیوان اشعار، به اهتمام رسول هادی‌زاده و علی محمدی خراسانی، پژوهشگاه فرهنگ فارسی تاجیکی، دوشنبه (تاجیکستان) ۱۳۷۸ / ۲۰۰۸.
- زوزنی، ابو عبدالله حسین بن احمد، کتاب المصادر، به اهتمام تقی بینش، نشر البرز، تهران ۱۳۷۴.
- ساربان، زندگ اول، معارف دوشنبه (تاجیکستان) ۱۹۸۵.
- سلیمانی، سید رحمان، فرهنگ عربی-تاجیکی، مطبعة پژوهش، دوشنبه (تاجیکستان) ۲۰۰۸.
- شاهنامه فردوسی، به تصحیح جلال خالقی مطلق، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، تهران ۱۳۸۶.
- شعار، جعفر و حسن انوری، گزیده اشعار رودکی، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۴.
- شهاب‌الدین اف، سید نورالدین، «دو بیت نو از آثار رودکی»، رودکی، سال ۶، ش ۸-۹، ص ۶۵-۶۸.
- شهمردان بن ابی‌الخیر، زهت نامه علافی، به تصحیح فرهنگ جهان‌پور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.

- صادقی، علی اشرف، تحقیق در کتاب المصادر ابوبکر بُسَنی، آینه میراث، ضمیمه ۲۳.
علیم اشرف خان، «معرفی جنگی در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد، دارای ابیات ابوعبدالله رودکی»،
فند پارسی (ویژه نامه نسخ خطی هند)، ش ۴۱-۴۲ (۱۳۸۷)، ص ۲۷۳-۲۸۳.
عینی، صدرالدین، لغت نیم تفصیلی تاجیکی، نشریات عرفان، دوشنبه (تاجیکستان) ۱۹۷۶.
فونگ تفسیری زبان تاجیکی، زیر نظر سیف الدین نظرزاده و دیگران، پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی،
دوشنبه (تاجیکستان) ۲۰۱۰.
فونگ جهانگیری، انجو شیرازی، میرجمال الدین حسین بن فخرالدین حسن، ویراسته رحیم عقیفی،
دانشگاه مشهد، مشهد ۱۳۵۱-۱۳۵۴.
قاسمی، مسعود، «درباره کتاب ارشاد»، فرهنگ نویسی (ویژه نامه نامه فرهنگستان)، جلد سوم، شماره پیاپی: ۳،
بهمن ۱۳۸۹، ص ۲۰۴-۲۱۹.
قطران تبریزی، دیوان حکیم قطران تبریزی، تصحیح محمد نخجوانی، ققنوس، تهران ۱۳۶۲.
قلایسی نسفی، عبدالله بن محمد بن ابی بکر، ارشاد، به تصحیح عارف نوشاهی، مرکز پژوهشی
میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۵.
کاشانی (سروری)، محمد قاسم بن حاجی محمد، مجمع الفرس، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، علمی، تهران
۱۳۳۸-۱۳۴۰.
مسعود سعد، دیوان اشعار، به تصحیح مهدی نوریان، انتشارات کمال، اصفهان ۱۳۶۴.
مولوی، کلیات شمس یا دیوان کبیر، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۵.
میهنی، محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی ظاهر بن ابی سعید، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید،
به تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران ۱۳۶۶.
نخجوانی، محمد بن هندوشاه، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
تهران ۱۳۴۱.
نخشبی، ضیاء الدین، سلك السلوک، تصحیح غلامعلی آریا، زوار، تهران ۱۳۶۹.
نسفی، ابوحفص نجم الدین عمر، تفسیر نسفی، به تصحیح عزیزالله جوینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۳.
نسوی، ابوالحسن علی بن احمد، بازنامه، تصحیح علی غروی، مرکز مردم شناسی ایران- وزارت فرهنگ و
هنر، تهران ۱۳۵۴.
نظامی گنجوی، شرفنامه، تصحیح وحید دستگردی، علمی، تهران [بی تا].
نفیسی، سعید، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، ابن سینا، تهران ۱۳۴۱.
نیشابوری، محمد بن سرخ، شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی، به تصحیح هنری کرین
و محمد معین، انستیتو ایران و فرانسه، تهران ۱۳۳۴.

